

برگرفته از کتاب: هنرمندان درباره هنر
ترجمه: سیما ذوالفقاری

محل اتصال تابلو به دیوار نقطه تباهی یکی نقاشی

کریستین زروس(۱)، سردبیر مجله Cahiers d'Art (دفتر هنر) پس از گفت و گویی با پیکاسو که در سال ۱۹۳۵ و در اقامت گاه بیلاقی اش «یواکوب» (۲) انجام شد، بلافاصله گفته های وی را به روی کاغذ آورد و زمانی که از او خواست یادداشت هایش را ببیند، پیکاسو پاسخ داده: لازم نیست آنها را به من نشان بدهی. در این عهد سست اخلاق ما، تنها کار اساسی این است که شور و هیجان به وجود بیاوری، چه تعداد از مردم واقعاً هو مر را خوانده اند؟ با این حال همه عالم از او حرف می زنند و به این ترتیب است که افسانه هوس خلق می شود. یک افسانه به این معنا، شوقی کارآمد برمی انگیزد، شور و هیجان چیزی است که بیش از هر چیز دیگری به آن نیاز مندیم؛ ما و نسل جوان تر از ما.» با این حال، زروس نقل می کند که پیکاسو بالاخره یادداشت ها را مرور کرد و به طور غیررسمی آنها را مورد تایید قرار داد.

بدایاتی من است. و شاید دلخوشی ام. که چیزها را همان طوری به کار می گیرم که احساسات درونی ام به من حکم می کنند. چه تقدیر شومی خواهد داشت فرد نقاشی که به رغم علاقه وافرش به زنان موطلایی، خودداری کرده و آنها را تنها به این دلیل که با سبب میوه جور نیستند در تصویر قرار نمی دهد! جقدر وحشتناک است که هنرمندی زار از سبب، مجبور شود همیشه در نقاشی هایش از آن استفاده کند تنها به این دلیل که با پارچه خیلی جور است. من تمام چیزهایی را که دوست دارم در تابلوهام می گنجانم. این چیزها هستند که باید خواست من و شرایط تابلو را تحمل کنند؛ و از این بابت، بد به حالشان!



رابرت گلدواتر، مارکو تریوز
هنرمندان درباره هنر

● پابلو پیکاسو

■ تصویر،

حاصل جمعی از تخریب‌ها (۳) است

پیش‌ترها تصاویر، مرحله به مرحله به سوی تکمیل شدن پیش می‌رفتند. هر روز چیزی تازه به همراه داشت. تصویر حاصل مجموعه‌ای از افزوده‌ها محسوب می‌شد. اما در مورد نقاشی من، تصویر حاصل مجموعه‌ای از تخریب‌هاست. اول یک تصویر می‌سازم، بعد خرابش می‌کنم یا این وجود در پایان چیزی از بین نمی‌رود: رنگ قرمزی را که از جایی برداشتم، از جایی دیگر سررد می‌آورد.

خیلی جالب می‌شود اگر از طریق عکاسی (یا فیلم‌برداری) مراحل که نه، بلکه دگردیسی‌های یک تصویر را ضبط کرد. شاید از این رهگذر کسی بتواند مسیری را کشف کند که مغز در عینیت بخشیدن به یک رویا پی می‌گیرد. اما یک چیز خیلی غریب هم وجود دارد. توجه به اینکه یک تصویر اساساً تغییر نمی‌کند و اولین «تصویر» به رغم تظاهرات

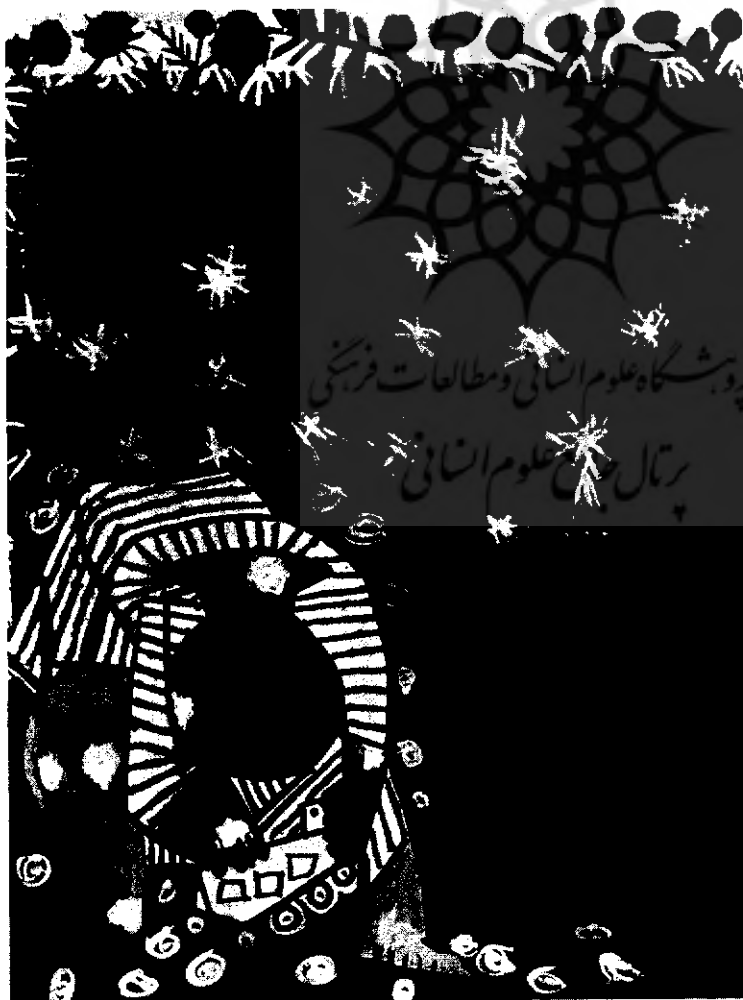
گونگونش تقریباً دست نخورده باقی می‌ماند. اغلب وقتی یک سایه و روشن (۴) را در تصویر می‌گذارم، محور تماشای آنها می‌شوم و سخت می‌گویم تا با وارد کردن یک رنگ آنها را از هم بشکافم، رنگی که تاثیر متفاوتی به وجود آورد. وقتی که از اثر عکس گرفته می‌شود، درمی‌یابم چیزی که برای تصحیح اولین «تصویر» وارد کار کرده‌ام ناپدید شده و در پایان، تصویر عکاسی شده با اولین تصویر مورد نظرم پیش از تغییرات، همخوانی دارد.

■ هیچ هنر انتزاعی وجود ندارد

هیچ هنر انتزاعی وجود ندارد. همیشه باید کار را با یک چیزی آغاز کرد، پس از آن می‌توانید تمام رد پاهای واقعیت را محو کنید. آن وقت دیگر هیچ خطری وجود ندارد، چرا که مفهوم آن واقعیت بر تابلو، اثری محو نشدنی به جا خواهد گذاشت. این همان چیزی است که هنرمند را به حرکت واداشته، تصوراتش را

● تصویر

حاصل
مجموعه‌ای
از افزوده‌ها
محسوب می‌شود.
اما در مورد
نقاشی من،
تصویر حاصل
مجموعه‌ای از
تخریب‌هاست.
اول
یک تصویر
می‌سازم،
بعد خرابش
می‌کنم.
با این وجود
در پایان چیزی
از بین نمی‌رود:
رنگ قرمزی را
که از جایی
برداشتم،
از جایی دیگر
سررد می‌آورد.



● کاش مردم فقط همین را می توانستند بفهمند که هنرمند از سر ضرورت کار می کند و اینکه او خود جز ذره ای ناچیز از جهان هستی نیست و نباید بیش از بسیاری از چیزهای دیگر عالم به آن بها داد.

در تابلوهای دینر (۵) و پروویل (۶) تصاویر خیلی مشابهی را توصیف کرده ام. با این حال شما خونتان ملاحظه کرده اید که فضای آنهایی که در بریتانی نقاشی شده، چقدر متفاوت از آنهایی است که در نورماندی کشیده شده اند، چرا که درخشش صخره های دی پپ (۷) در آنها محسوس است. این درخشش را من نه تقلید کرده ام و نه توجه خاصی به آن کرده بودم. فقط به سادگی، وجود ملامال از آن شده بود. چشمانم آن را دیده بودند و ناخودآگاهم آنچه را که آنها دیده بودند ضبط کردم و دستم هم این تاتر (۸) را ثبت کرد. کسی یارای ضدیت با طبیعت را ندارد... می توانیم اختیاراتی معین به خودمان بدهیم، اما فقط در حد جزئیات.

«هنر تصویری» (۹) و «هنر غیرتصویری» (۱۰) هم وجود ندارد. همه چیز در قالب یک «تصویر» (۱۱) بر ما ظاهر می شود. حتی در مابعدالطبیعه هم مثل ها به وسیله «تصویر» های نمادین بیان شده اند. پس می بینید چقدر مضحک است که به نقاشی بدون «تصویرپردازی» (۱۲) فکر کنیم.

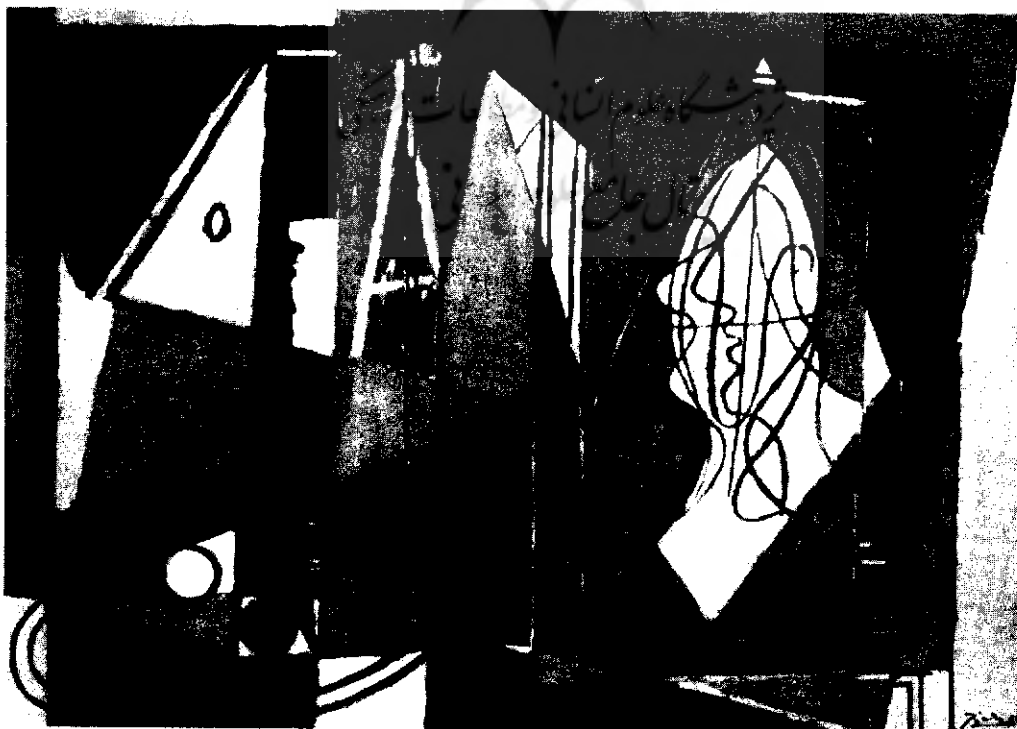


■ نقاشی

احساساتش را تخلیه می کند

وقتی کوبیسم را ابداع کردیم، اصلاً هیچ قصد مشخصی از ابداع کوبیسم نداشتیم. ما فقط می خواستیم

به هیجان انداخته و شور و احساسش را به جوش آورده است. تصورات و احساسات، در نهایت در اثرش محبوس خواهند شد...



● چیزهایی به ما خوشی و رضایت می بخشند، هرچند که نمی توانیم در وصفشان چیزی بگوییم. آنهایی که تلاش می کنند توضیحی برای تصاویر بتراشند، در واقع آب در هاون می کوبند.



■ هنر برای فهمیده شدن ساخته نشده است

همه می خواهند از هنر سر در بیاورند. چرا کسی سعی نمی کند که از آواز یک پرنده سر در بیاورد؟ چرا آدم ها عاشق شب، گل ها و همه چیزهای پیرامونشان هستند ولی تلاش نمی کنند آنها را بفهمند، اما به نقاشی که می رسد همه مجبورند بفهمند؟ کاش مردم فقط همین را می توانستند بفهمند که هنرمند از سر ضرورت کار می کند و اینکه او خود جز نره ای ناچیز از جهان هستی نیست و نباید بیش از بسیاری از چیزهای دیگر عالم به آن بها داد؛ چیزهایی که به ما خوشی و رضایت می بخشند، هرچند که نمی توانیم در وصفشان چیزی بگوییم. آنهایی که تلاش می کنند توضیحی برای تصاویر بتراشند، در واقع آب در هاون می کوبند.

● پاورقی ها:

Boigeloup-۲ Christian Zervos-۱

a light and a dark-۳ destructions-۳

Dinard-۵ شهری در غرب فرانسه که

تفریح گاه ساحلی است.

Pourville-۶ بندری ساحلی در شمال فرانسه

واقع بر کانال انگلیسی.

Dieppe-۷ شهری بندری در شمال فرانسه.

Impression-۸

۹- figurative art هنر تصویری، هنری که به واسطه آن

چیزهایی به تصویر درمی آیند که در جهان مرئی قابل

ادراکند، ولو اشکال آنها بسیار دیگرگون و معجوج نمایانده

شوند.

۱۰- non-figurative art-۱۱ figure

۱۲- figuration-۱۳ fullness

۱۴- evacuation-۱۵ Fontainebleau

آنچه که در درونمان بود بیان کنیم. حتی یک نفر از ما هم طرح و نقشه ای گروهی برای رسیدن به هدفی مشترک نکشید. دوستان شاعر ما، تلاش هایمان را با دقت پی گرفتند اما هرگز حکمی را به ما دیکته نکردند. امروزه هنرمندان جوان اغلب برای خود برنامه ای می ریزند که بر اساس آن کار کنند و خود را همچون دانش آموزان کوشا، موظف به انجام تکالیف شان می دانند. هنرمند نقاش حالاتی از پرشدگی (۱۳) و تخلیه (۱۴) را از سر می گذراند. رمز و راز هنر در همین نکته نهفته است. مثلاً من به جنگل فوتتن بلو (۱۵) می روم تا کمی قدم بزنم. تحت تاثیر محیط دچار سوء هاضمه «سبز» می شوم. باید از شر این حالت به یک تابلو پناه ببرم. رنگ سبز در تابلو غالب می شود. نقاش نقاشی می کند تا خود را از بار احساسات و پندارهایش سبک سازد. مردم به دام نقاشی پناه می برند تا از آن پوششی برای برهنگی خود بسازند. هرچه که بتوانند از هر جا به دست می آورند. اما سرانجام هم گمان نمی کنم اصلاً چیزی عایدشان شود آنها تنها جامه ای به اندازه جهل خود بریده اند.

مردم همه چیز را، از خدا گرفته تا یک تصویر، هم شکل خود می سازند. به این دلیل است که محل اتصال تابلو به دیوار نقطه تباهی یک نقاشی است؛ تابلویی که همیشه اعتبار معینی داشته است، دست کم به اندازه انسانی که آن را ساخته، به محض اینکه خریداری و به دیوار آویخته شد. معنا و اعتبار کاملاً متفاوتی می یابد و کارش تمام است.

شماره مقدم

هنرستان
نخستین